



۱۱۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: طب در سلسله درمعالجه زهر

مؤلف: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۴۲۸۴

بازدید شد: ۱۳۸۲

شماره قفسه: ۷۰۴۰

۲۷۳۹

بازرسی شد

فصلی - فهرست شده

۲۷۳۹

هدایا بکتابخانه
حضرت اسنا معظم
جناب آقای محترم نوای
مذخره العالی

حق العارفی
السنجوقی

رساله مدارک

مجموعه

۶۴



از کتابخانه
مستوفای
اول کتابخانه
و مصنفین
کتابخانه
شاید بعضی
کتابها
از کتابخانه
مستوفای
اول کتابخانه
و مصنفین
کتابخانه
شاید بعضی
کتابها

کتابخانه
مستوفای
اول کتابخانه
و مصنفین
کتابخانه
شاید بعضی
کتابها

کتابخانه
مستوفای
اول کتابخانه
و مصنفین
کتابخانه
شاید بعضی
کتابها

مقاله در بیان وبا و احتراز از او و با عبارت از فساد جوهر است و سبب او سباب سماوی
و سباب ارضی می باشد و آنچه سباب ارضیست مثل آبهای کندی بسیار که هوا مقارن
و صیف بسیار در ملاح از مقتول و مراد از صیف جمع جیفه است که مراد با و ابدان کشته است
که دفن نموده باشد و مراد علاج مواضعیست که در و کشته افتاده اند آن مواضع جنگ
گاه است و مواضعی که آب بروی آن زمین بیرون آید و حرکت نکند و او را نیز صیف می نامند
و مراد زمینهای سنگ است آب بر روی آن زمین ایستاده است و هوای بلا صیف نیز متعفن
می باشد و سباب سماوی است که در سالی که فساد در هوای شود و متعفن می شود و در آسمان
شهاب بسیار مشاهده می افتد و مراد شهاب است که از آسمان گویا که ستاره متوجه
زمین شده می افتد و اگر چه بعینه ستاره می نماید اما در ستاره جیفه نیست و بخاریست
مشعل شده و این در آخر صیف بیشتر میشود از بهار و زمستان و هر جگه که او بیشتر
و بسیار شود علامت همدت و باست و این وبا عرضیست بلکه سبب مرض است
که آن مرض طاعونست و همچنین است که هر جگه ای که سباب باران بسیار شود
از ابر و غیر ذلک ولیکن باران نیاید و این نیز منذر و خبر دهنده بو باست و هر جگه
که در زمستان بارندگی نشود و فصل بمقتضای خود نگردد و در شجار و اغار تغییر
حاصل شود که نوبت تیر ماه مشارکت و شبیهت ظاهر شود منذر بو باست و
اراضی است که در آن سال در بطله از بطله فساد هوای و بانی میشود بعضی حیوانات مثل
فقاو و وحشرات بسیار میشود و حیوانات زکی الحس مثل کک و موش گریزند و دکان
سال کم ظاهر میشود و اگر فساد موش از خانه بیرون آید مهیو ط شده می افتد و این احوال
منذر بو باست در بیان کیفیت احتراز از او با و آنست که اول تنقیه بدن و قدیل
خراج باید کرد و ترک فوکه که از سباب قریبه تعفن است باید کرد و شراب که مراد خمر است
از نیز اجتناب باید کرد و اقصار بر جفحات و صفای شامیه باید کرد و مراد بصفتی شامیه
انست که مردم کیلان و شیروان و لارا و بسیار می سازند و بسیار می خورند و نان خوریش
ایشان اکثر است و همه اینها در ایام و با نافع است و مجفف مواد است و مراد بصفتی است
که بسیار از مایه مرده و در خیراب و ملک انداخته در آفتاب می گذارند که متعفن می شود و ادویه
چاره در وی می اندازد و خوب بسیار میزند تا ماههای متعفن در وی حل میشود و او را از کرباس
گذرانند و بیک در آفتاب می گذارند تا میرسد و از این بنای می خورند و از این آب در خیر نان می اندازند
و از این آب بکرکه ایمنه بنای می خورند و مطلق تر شیشه را در ایام و با درین علت نافع است

بسم الله الرحمن الرحيم	نیست جز این اسم نسوینیم
خلق جهان را بطریق عموم	یافته زین اسم نذارک سویم
اچره خدا فی کل حال	صلی علی افضل خلقه و آل

بدانکه بدن انسان که ترکیبش از اعضا و ارجاع است
 همیشه بواسطه ریاضات که عبارت از حرکات اعضا است
 و بسبب اعراض که کنایه است از حرکات ارجاع است در تجلیل
 و کاهش است و نیز مجملات خارجی چون هوا و غذا و
 این معنیست و حفظش تا زمان تولد که بقا و نوع بدان
 میراست بلکه تا حدی غیر که معرفت هوای سمانه و بعد بدان
 متصور است ممکن نیست الا بایراد بدل آنچه بسبب ورود
 مجملات ضروری مذکوره زمان زمان فانی میگردد و این
 شیوه میسر نیست جز بدستاری اکمل و شرب شود پس
 لا جرم آدمی را عاдам حیات احتیاج بخوردن و شامیدن
 یافتند و مقرر است که جمیع آنچه خورده تواند شد موافق
 طبیعت انسانی نیست بلکه بعضی مفید است پس

همه بوی مطهر را
 و لکنت اعراض که
 کنایت از حرکات



در معالجه
 خون ریز

اما بعد این رساله ایست در معالجه زهر با و چون زهر برود
 نوعست یکی آنکه خورده شود و دیگری آنکه جانور زهر خور
 بنزد آن رساله را متعلی برود و قسم ساختم و در اول هر
 قسمی قاعده چند کلی آوردم که ناچار هر که خواهد که در آن
 قسم شریک کند آن قاعده را باید دانست و در فائده رساله
 از که بزرگندن کننده یا سستی رانده خواهد شد تا از این باب سخن
 چیز نا معلوم غایت و بد آنکه درین رساله که بنذارک سویم
 است سمومی را آورده ام که موقوف و مشهور است و
 در اکثر مواضع موجودند انرا متروک و مجهول است و از
 میان مفقود **قسم اول در زهر باد خورده و دایه مشتمل است**
مقاله بدانکه آنچه خورده میشود یا غذاست که در بدن معتدل
 بجاده اثر میکند یعنی خون میکرد و تا عضو شود چون نان و
 گوشت یاد و هست که یکفیت عمل می نماید یعنی بدن معتدل را
 با اعتدال میدارد یا گرم یا سرد یا تر یا خشک یا گرم تر یا گرم
 خشک یا سرد تر یا خشک سرد و خشک می سازد چون بادام

و عناب و سبستان و کاوزبان و لوبیا و قند و بادیان و
 انار شیرین و ترش یاز و الخاصیت ^{سورت نویی}
 مؤثر است یعنی بدن را کبیتی می بخشد غیر کیفیات نه کانی چون
 زهر و باز هر که یکی علاج افسانرا فاسد می سازد و یکی چاشنی
 میکند از فساد و گاه باشد که در ماکولی دو حیثیت یابرس
 حیثیت جمع کرده و بداند که در بحث سخوم بخدا کار نیست
 چه آنجه خون میشود تا بدل مایع مخل کرده محالست که از این
 حیثیت منفط طبیعت انسانی بود بلکه محد حیات خواهد
 بود خاصه هر که باعتدال بود و شتر و طی که در کلیات فن
 مقرر شده مرعی دارد اما دوائی غیر معتدل را چهار مرتبه تعیین
 کرده اند و گفته اند هر دوائی که اندکی از وی خون خورده شود
 اثرش ظاهر نگردد مگر مکرر خورده شود در درجه اول است
 از آن کیفیت که اثر اوست و هر چه بی تکرار اثرش ظاهر شود
 اما ضرر نکند در درجه دوم است و هر چه فی الجمله ضرر نکند
 اما نکند در درجه سیم است و هر چه بکشد یا نازد یک

بردن رسا ندر درجه چهارم است و قسمی اهر را دوائی سیمی
 گویند زیرا که مثل سم کشنده است الا آنکه سم بخا صیت می
 کشند و او بغلبه کینیت و لند الفظ سم درین بیخت عام
 تر است از سم مطلق و از دوائی سیمی و آنجه باز هر مقاومت کند
 یعنی نکند که سیمی زهر در بدن اثر نکند تر یا قش گویند اگر مرکب
 است مثل تر یا ق فاروق و معجون طین و باز برش نامند
 اگر مفرد است چون باز هر حیوانی و کل مختوم و بسیار معنی
 همدیگر مستقل میشود و بداند که زهر در بدن کرسنه کارگر تر
 افتد از آنجه در محلی و نیز بداند که سم مطلق یعنی آنجه بخا صیت
 ممکن است بدتر است از دوائی سیمی کرم و او بدتر از سرد
 است و اگر خواهی که معلوم شود آنجه خورده شده از کدام قسم است
 نظر کن اگر در بدن کشیدن و خیلیدن بود و در کرد ناف ^{بجای}
 پیمیش و سوزش و یا درد درون اندوه واضطراب باشد
 دلالت کند بر دوائی سیمی کرم و اگر خواب بسیار آید و کرخ و
 روی نماید و دست و پای سرد شود دلیل دوائی سیمی سرد

و اگر پنج علامت از اینها باشد اما نبض و قوت ساقط شود
و عرق بر بدن نشیند و غشی روی دهد علامت سم مطلق است
و همچنین هر یک از اینها را علامت خاصه است که در بحث
از ایشان مذکور خواهد شد چنانچه گفته اند که اگر کسی افیون
خورد یا بیشتر از معمول کشتیز تر از بدنش بوی افیون یا
کشتیز توان شنید و اگر کوشش در پایی خورد یا نرسد
یا ذرا بخ از دماغش بوی غش شنیده شود و گاه باشد که جرم
انچه خورده شده بقی بیرون آید یا طعم بوی او در حنثی کردن
در دهان و بینی ظاهر شود و باشد که جرمش در بول ظاهر گردد
و هرگاه علامت سم مطلق که مذکور شد ظاهر شود و سفیدی
چشم بیشتر گردد و زبان بیرون آید و نبض بتمام ساقط
شود و اطراف خنک گردد و عرق بسیار روان گردد دست
از پا باید شست باید دانست که خوردن هر یک از اینها بابت
عادت میتوان کرد چنانچه ضرر نکند و مدار در جمیع زهرها و الا
برقی است و ثانیاً پادون تریاق و ماه فرقی را درین شیوه

خاصیت عظیم است و بعد از قی و دادن تریاق و جفته کردن که
اینها را علاج کلی گویند علامات خاصه که در ذیل هر یک مذکور
خواهد شد بعد از ذکر علامت اشتغال باید نمود و مقرر است
که تدارک سم جوهری که عبارت از سم مطلق است بقا و زهر
اولی خواهد بود و تدارک دواء سمی بدو آنکه در و تریاقیت
باشد یعنی ملایم خارج افانی و برار نه حرارت مغزی بود بهتر
خواهد نمود بدان شرط که دواء تریاقی در خارج مخالف دواء
سمی باشد و این قاعده را در علاج کزنده باز رعایت باید کرد
یعنی زهر آنچه کزنده کرم است بدو ابیایی تریاقیه سرد تدارک
باید نمود و اگر سرد است بکرم مشهور است که شخصی را
مار کزید چون بگردن رسید کتر دغش کردید و رست و این جز
بانی نتواند زهر افیون کرم است و زهر کزنده دم سرد بدانکه بعضی
از زهرها را با بعضی از اعضا زیاده اختصاص است پس باید
که تحقیق این معنی کرده تا اهتمام بحال آن عضو بیشتر نموده شود
مثلاً اگر در درون حرارت و اضطراب و سخن بسیار باشد

بکمال روده اتمام باید نمود و چنانچه باید فرمود اگر توجع و
 برهم زده کی در درون ظاهر شود بحدی باید پرداخت و موی
 باید ساخت و اگر آثار بر قان رو نماید بکمر باید پرداخت و
 مفتحات باید داد و اگر غشی و خفقان شود رو بدل باید کرد
 و مفتحات باید خورد و اگر مقدمات تشنج و صرع و سکته پس
 زنده بتریت و مانع مشغول باید شد و برست لحاظ باید گوشت
 و اگر در عضوی حرارت ظاهر شود بطلا برای سرد سردش
 باید کرد و اگر برودت پیدا کرد بد و ابرای کرم کرم باید شست
 نمود و بر بر تقدیر نوع نجات را از سبب الاسباب باید
 طلبید چه کار طبیب استعمال هر دوائی است در هر موضعی که
 تجویز باقیاسی طبی تقاضاء استعمال آن دوا در آن موضع
 کند اما متفرع ساختن کار حکیمی است که خواص را در اشیا
 و دایعت نموده جلالت و عظم بر پانته **مقاله اول در زهر**
بها کانی چون الماس و سیماب و مرکب موش و مردار سنگ
 و از زهر سپیده کاهش غری و کج و در زهر آهن و خنجرش و

مقناطیس و زنگار و آهنک و زرنج و زاک و زهر آهن
 سرد و خشک است و نیمه الک از سوده او مهلک است
 روده را ریش سازد و سیمال خون دپخشی آورد و از
 خواص او است که شکسته نشود مگر بر روی سرب تدارک
 بلعابات باید کرد **سیماب و مرکب موش** سیماب زنده
 نمی میراند و به سیمال دفع میشود اما اگر در گوش ریخته شود
 بسیار کند و عقل را بیل شود و تشنج آورد و کرانی سرد
 در آنجا که سیماب رفته ظاهر شود و گاه بود صرع و
 سکتا شود **علیهش** پیرون آوردن است چنانچه آب
 را پیرون میکنند اما از خوردن سیماب کشته و مرکب موش پنهانی
 ورم کند و زبانی کرانی گردد و بول و براز بگیرد و گاه باشد که
 سیمال خون شود و از پنبی و دمان و پنج دندان نیز خون روان
 گردد و کرانی بسیار در معده و کرد ناف ظاهر شود و باشد
 که مرکب موش پنهانی خورده باشد بعد از سال یا بیشتر
 در بدن اثر سیماب را کمتر نماید و میان و چنانکه کنند

علاج بعد از علاج مشترک که قی و سستی تریاق است و مکن
 را نه درم باشد آب یا با ماء العسل جرمه جرمه باید داد
 بعد از آن بخوردن لعابات اشتغال باید نمود چنانچه در علاج
 ریش روده **مردار سنگ و ارز میز** علاماتشان ورم
 بدن است و ثقل زبان و کسرتن بول و برار و تنگی نفس
 و خنای و برآمدن شکم و گاه باشد که ایلا و سلی که بدترین
 قولنجی است دست دهد و گاه باشد که رگ چون اسرب
 شود **علاج** بعد از علاج عام درد ادنی منقحات و عذرات
 باید نمود چنانچه قی بطبع تخم که نش و انجیر و شوت و بوره
 باید فرمود **سپید کاشغری** علاماتش سپیدی کام و زبان
 و سستی اعضاء و قوا و سردی و دیوانگی و خشکی بدن بخصیص
 زبان و بهوشی و پخش و برگزیدن معده و درد دل و تنگی
 نفس باشد که خوشی سفید گردد **علاج** مثل علاج **مردار سنگ**
 باید کرد و البته نباید گذاشت که در خواب شود **علاج** علاماتش
 مثل سفید اجست اما خنای و قوی تر است **علاج** در دادن

لعابات مبالغه باید نمود و باقی علاجاشی چون اسفیداج
 است **ریزه آهنی و خبثت** که عبارت از آن چیز است که از آهن
 سرخ کرده وقت کوفتن جدا می شود علامات و پخش و
 گزیدن در حلق و خشکی و اندوه و غلبه و در **علاج** بعد
 از علاج کلی شیر تازه باید داد با بعضی سہلایات قوی بعد از آن
 روغن کوسفندش باید داد و سرش را بر روغن بادام و کل
 جوب باید کرد و باشد که **مقناطیس** باید داد بعد از آن سہل
 و بطعامهای جوب باید میل فرمود و ازین تقریر معلوم شد که **علاج**
مقناطیس چیست **زنگار و آهک و زرنج** و صابونات نیز
 حکم آهک دارد علاماتشان خشکی دہان است و درد معده
 و کسرتن پشاب و خون شکم و سردی اطراف و خنای و
 بهوشی و باشد که نوره در پشاب ظاهر شود **علاج** بعد از آن در
 دادن نان کلای و انجیر از وی سازند مبالغه باید نمود چه او را
 از تریاقات سموم مذکورہ شمرده اند و طعامهای جوب باید
 داد گفته اند بول دراز کوشش اندکی و زرنج آهوبره و دودانگ

باب کرم بدین نفع رساند **نک** و **زم** خلافت سرفه بسیار
 جناحه باندک فرصتی پیش شود و خون براندازد **علاج** شیر خزان
 باید داد و دادن قند و مسکه مناسب است و شربت زوفا
 را درین باب خاصیتی عظیم است و باید دانست که آب سرد
 را بر نهار خوردن یا بعد از طعام یا بعد از جماع بلکه بعد از هر ریاضتی
 که قوی باشد استنفا آوردند اگر شراب گند کند یا معجون
 زعفران که در قرابادینات بدوا کرم مشهور است **مقاله دوم**
در زهرهای روین خون پیش و شیر و بعضی گیاهها و بلاد
 و کبک و چند بیدستر و کدش و پنجه کازران و سبزه و
 خربق سیاه و سفید و غاریقون سیاه و افیون و مغزهای
 گند و شراب قدیم و عمل فاسد **پیش** بدترین زهر است
 و زهر هلاکتش نیز میگویند بنابر آنکه در مملکت هلاکت از
 دیار سندست میروید و پس آورده اند که اهل آن بلاد مدتها
 بر خوردنش بینماید و ضرر نمی یابند و عجب تر آنکه از سند
 سرون می روند اگر چه صد قدم باشد و پیش را میخورند در ساعت

که در مملکت هلاکت از دیار سندست میروید و پس آورده اند که اهل آن بلاد مدتها بر خوردنش بینماید و ضرر نمی یابند و عجب تر آنکه از سند سرون می روند اگر چه صد قدم باشد و پیش را میخورند در ساعت

هلاکت میشوند بر چند خوردنش را در سند عادت داشته
 باشند و الهام علی الراوی و پیش اعظم اجزای او هر یکی است که
 او را رس گویند و باقی اجزای او ماه نرفتن و عاقر قریه ها
 دار چینی و قنفط است بعضی بخوردن رس درین بلاد نکر
 خواست است و در او مت می نمایند و نفع می یابند باده را قوه
 و معده را درشت می سازد و ششها می آورد و رنگ را صاف
 میگرداند و اندک نشاط نیز می بخشد **علامات** دوار و
 صرع و فرو رفتن چشم خانه و غشی و رعاف و ورم لب
 و زبان و در سر عظیم **علاج** با آنکه تخم شلغم نیم کوفته جویند
 باشد و روغن کاه در او انداختن باید فرمود پس تریاق
 کبر و معجون منرد بطوس باید داد و از تریاقات او است
 پوست پنجه کبر و روغن کاه و اعظم تریاقات او است گیاه
 که او را پیش موش میگویند و آن گیاه پیش پیش میروید گفته
 اند بر پیشی که پیش موش از پنجه آوردید آن پیش کل ندهند
 و باریکند و از غرایب آنست که بر خاصیتی که پیش راست

در دفع خدام و بر صحن و کلف و غمش کاهی که طلاق کنند شش
بر عضو یا با احتیاط خورند پیش موش را نیز طبع است الا آنکه
یکی زیر سلاخیل است و دیگری تریاق هر جمیع زیر سلاخیلی که
افعی کزیده را سودمند است و گفته اند چون موش پیش
خورد فربه گردد و بالطبع بدان قابل است مقصود آنکه یکی از
تریاقات پیش موشی است که از پیش فربه شده باشد
یعنی موش پیش خورده چکنم پیش موش دارد و بلبل در دان
لغات مبرده و سایر مبرذات مبالغه بسیار باید نمود چه چار
در وی تاجدی است که فوق او مقصور نیست چنانکه اختیار
کردن رس با آنکه مرکب است از دو ایامی که مذکور شد بدین
طریق است که سر انگشت خشک بر سوده او زنند بروچی که
بقدر مدسی آلوده گردد پس انگشت را بپشت اند و بر سر
زبان زنند با وجود احتیاط فی الحال حرارت اشتغال یا بجدی که
خیال شود که مکی آتش در بدن افتاده اما از غایت لطافت که
دروست زود تسکین گیرد غریب است که شیخ بوعلی

در قانون در بیخت سموم در علاج عقوب آورده اند که قوی
گفته اند که اکثر کزدم کزیده بقدر کجی پیش خورده اما پیش
نخورد در تسکین گیرد و غیر ذریکه نیم در هم از و کشند
شیره بعضی گیاهها یعنی شیره گیاههای که بسبب غلبه
حرارت کشند بود مثل محوده گفته اند که دو رم از و مملک
است و نیز گفته اند که نیم در هم محوده خورده او را قبض شود
بعد از آن اندوه و عرق سرد و از خود رفتن دست دهد پس
در کار آید تا کار کرد اما دیدم که شخصی بکدرم و نیم محوده
خورد و غرر و این بس نوابت دارد و بد آنکه محوده را با وجود
سمیت از برای استعمال صغرا از اعماق بدن بطریق سرعت
دانکی نادر و آنک از بریان کرده اش میتوان داد و طریق
بریان ساختنش را در شرح معالجات ابلان در بیخت سه
سام بیان کرده ام مقصود آنکه اگر پیشتر از شربت و آتش
بخصوص از غیر مستوی و از محوده غیر محوده خورده شود البتة بکشد
باز دیگر مردن رساند مثل سایر نوعات **علامات** او

مثل علامات دوا است که مست که در اول رساله مذکور شده
 و رفتن شکم پیش از هر علاج دادن طعامهای جوب از سه
 بز و دوقه و آن کرده را در این باب خاصیتی است **بلادر بعضی**
 بلادر را بخورند تا آنکه در چهارم مرتبه که مست و ضرر نمی دهند
 بلکه در هفتم آن می افزاید خصوصاً اگر تا جویز مقویتر خورده
 باشند اما بیشتر است که سه سام آورد و حلقی در روده
 بهار ریش سازد **علاج** خوردن مسکه و روغن بادام و شیر
 خورشید و آبهای جوب و افراط در آب جو و علاجات سه
 سام بکار بردن و معلوم شد که جو زعفران در نبر است پس
 خوردنش سودمند خواهد بود **کسکه** این دارو نیست در
 غایت جدت و حرارت خنایه مشعبدان هر گاه کوی جانورش
 مانند و تبخ کاردی در پیش آن جانور دارند پس چندان کلو
 بر کار و **که** میرد علامات و علاجهش مثل تلادر است
جند بید سرکه در عرف این بچکان گویند هرگاه که سیاه
 شود سم بود علامات همانی نوعی است که در بلادر و کسکه با کسکه

آواز و خناق عظیم **علاج** اولاً با آب پودینه و شربت و عسل و قی
 کند بعد از آن ترشیهام میل کند و سرکه و شراب نافع است
 اما اگر حلقی ریش شده باشد شیر خوباید داد **کسکه** **علاج**
کارمان و سرکه و خرق سیاه و صند و غار و قوی سیاه
 علامات جعبه اینها همان است که در علامات سم مطلق گاهی
 که مشرف بر هلاک گرداند مذکور شد و در اول رساله و در
 خرق آسوده کی اسهال قوی و خناق شود و اگر در هم خورده
 شده باشد زبانش را گزیدن گیرد و تشنج شود پس ببرد
علاج در قی مبالغه باید کرد و عملها قوی بکار باید برد و مثلاً
 و اعضایش را جوب باید داشت و شیرکاو تازه باید داد و
 در آب شیر که مش باید نشاند و بالجملة **علاج** تشنج خشک
 باید کرد **افیون** عبارت از شیرۀ خشک شای سیاه است
 دو درم از و قاتل است و بعضی چنان بخوردند عادت
 میکنند که اگر روزی بخورند و هم است که ببردند و مشهور است
 که افیونی را سرکه بنیاید خورد و بعضی این را نیز عایت نمیکند و

از و در بعضی طعام وجود است اما غایب می باشد می تواند
 بود که بسبب غلبه برودت و پیوسته فاسک را قوت
 دهند و در آن معده را در هم آرد میگویند اندک نشای می بینند
 می بخشد و این سخن بعد تمام دارد **علامات سردی** طرف
 و سرگردان و نازکی چشم و شکی نفس و بیرون کشیدن
 و زردی لب و فرو رفتن چشم خانه و عرق سرد و سردی
 نفس و خنای و خواب گران و گاه باشد که غاریدن رود
 و باشد که اعضا در هم کشیده شود و علامات کلیه مذکور
 شد که گاه از بدن اقیونی بوی اقیون آید **علامت** در قی کردن
 مبالغه باید نمود و انگوشت تریاق است و بالجملة بر هم
 عصب را گرم کند نافع است چون قفل و دارچینی و انیسون
 و سیکنج و سداب و صوف و عنک و جندیبستر و عسل
 و شلاب کنند و کندش و البته نگذارند که در خواب رود
 چنانکه مویش را بپاید کند و بدنش را بر و غنهای گرم خوب
 باید داشت و در آب شیر گرمش باید نشاند و غذای چرب

باید داد **مغز پاره** که بر مغز که نیز و بد فرزند شود بتخصیص مغز
 جوز و بادام و خسته زرد آلو حکم زهر دارد اندوه واضطراب
 و بهوشی آرد **علاج** رب خوره و رب ریواج و رب سیب
 ترش و انشال اینها باید داد و بالجملة بر صندل و دل و معده
 ملایم بود نیک است **شرباب** چون بر نهار خورند مزاج
 نباشد خنای آرد و درون درگیرد و اضطراب و اندوه بسیار
 رو نماید خصوصاً وقتی که غلیظ بود که بی شک شیرین خواهد
 بود و درین اعراض خواهد بود **علامت** بعد از مبالغه در قی فصد
 باید فرمود و مسهل باید داد بخدازان **علاج** را باب خشک
 و دوح و آب میوه خشک سرد باید و گاه باشد که آب
 به استعمال کافور اند **عسل فاسد** هر گاه که عسل را بوی کند
 عطسه آید فاسد شده و خوردنش جایز نیست و اگر خورده
 بهوشی و عرق سرد کنند **علاج** خوردن سداب و ماهی
 شور است و بی بسیار کند گفته اند هر گاه در خوردن
کشند و مسهل افراط کند از کشند سرگردان عقلی

و گران آواز و خواب و مستی رو نماید و مستهور است که
 باه را ضعیف می سازد و از اسهول سقوط نبض و قوت
 و سردی جمیع بدن بخصیض دهن و شکلی نفس و کمر خفتی
 و غشی دست دهد **علامه** **علائق** **بسان** علاج افیون است
 و باید دانست که اسهول شکسته روده ریش کند پس
 اگر خورده شود علاج صحیح باید کرد **حقا** **سبب** **در** **هر** **یک**
حیوان چون زرا نچ و سبز مکمل و انساب پرست و
 زهره افی و پلنگ و ببر و سگلابی و عرق چهار پایان
 و خون گاو و خون و شیر برشته و شیر فاسد و گوشت
 بوی ناک **و زرا نچ** که عبارت از آله کلوک است از حیوان
 است که قاشقان زهر است **علامه** **مات** **پچش** و در زهر
 و کرده و سر سبب و درم آلات تناسل و در حوک اندیش
 اگر مقدار سه طسو خورده شده باشد و سوختن دهن و
 جلق و اندوه و تب و تاریکی چشم و گاه باشد که بکمان آنگه
 بولش می آید خواهد بول کند تواند و باشد که خون بول کند

باشد که پاره های کورشت از راه بول دفعه شود و گاهی باشد که
 سهال شود و بهوشی روی نماید و عقل زایل گردد و صریح
 دست دهد و در فصل بهار نیز کارگر تر افتد و سگ دیوانه
 گزیده را می دهند نفع می دهند و طریق دادنش در آن بیخشت
 خواهد آمد **علاج** گفته بآل و پاشی باز هر بدن او است و کس
 یعنی اگر غیر بآل و پاشی را خورده باشد و در بآل افتاده بخورد
 این دوازده هلاک می رهد اگر ازین دوا اختیار کرده باشند
 بخوردن بدنش از خوردن میجهد و این سخن دور می نماید چه
 ازین کلام لازم می آید که اگر تمام او خورده شود زبان ندارد
 و حال آنکه به شک می کشد و بلبله و در می کردن بآل شوت
 و دروغن کا و افراط کنند و بروغن کجایش جوب کنند و
 بکشک جود و روغن کل و تخم خطمی و سبب تخم مرغ و
 لعاب اسهول خفته کنند و فک کنند تا مشانه بسیار رود
 کنند و طعاهای جوبش دهند و دویخ کاوشی سودمند
 و گفته اند که روغن نهی تر یا قی اوست و در اچلیل روغن کل

جکانه و در آب شکر کشش نشاند تا بولش بکشد آید
سیر مکمل و افتاب پرست و این دو حیوان از سموم
 قتاله اند اما مکمل آن را زهر نیست بلکه باز هر چه که زهر باشد
 و سیر مکمل را که در سبزه زار می باشد بنابر اب حجت تمام است
 خود را در می افکند و آن شراب حکم قاتل میگرد و چون آید و
 در دل گیرد و قی آید ضایحه بردن رسد و افتاب پرست
 نیز همین حال دارد اما او باب میل دارد خود را در آبها و ایستاده
 می اندازد و خورنده آن آب را همین حال دست دهد و در علاج
 با ذراغ شریک اند اما مکملی که خشکی می باشد البته کشنده است
 و علاج غی پذیرد و اگر چهار پایش بکودند آنهاش برینزد
زهره افس و پلنگ و سیر و مکمل چهار زهره زهرنده بود
 قتاله که گفته اند علاج ندارند گویند مقدار نیم عدس از هر یک که
 خورده شود تا هفت و نیم مردن هست **علامتشان** قی کردن بیاب
 و آنچه بیرون آید سبز و زرد باشد و از دهان و بینی اگر طعم و بوی
 صبر فیه مندی و چشمش زرد شده زهره پلنگ خورده اگر رسد

را غذا میدار توان بود **علاج** روغن کاه و جویبارا باید
 و قی باید فرمود بعد از قی در دادن تریاقات مبالغه باید
 نمود و بالجلد بقدر امکان اعضا را که عبارت از دل و دماغ و
 جگر است حمایت باید کرد و زهره پلنگ را تریاق نیست
 مخصوص بلکه تریاق النمر گویند و آن چنانست که
 بگیرند از کل مخوم و حب العار از هر یک خونی و بنیر مایه
 آهوه بره چهار جو و پنج را بجعل خمر کنند و مقدار یک جوز
 بخورد و در آب میوه ها سردش نشاندند **عرق چهار پاییان**
 چون خود استروا شتر از سموم قتاله اند و اگر شتر مست
 باشد که عرق از پس کوششش گیرند بی شک بکشد و کف
 شتر مست بچش است **علامت** روی ورم کند و بسبزی
 زند و از بدنش بوی بداید بتخصیص از زیر بغل عرق بد بوی
 روان گردد **علاج** بعد از قی شلث بار و روغن کل باید داد و
 در دادن تریاقات تقصیر نباید خود **خون کاه** چون تازه
 بود و خام نمک نفس او درد کلو و سبزه زهره زبان و اندوه

واضطراب دست دهد و باشد که گوشت پنج دندانها بریزد
و خنای شود و ریخ کنک رو نماید **علاج** مثل علاج خون
بسته باید کرد بعد از خنک و مسهل و آن بتفصیل می آید **خون**
و شیر گاه باشد که خون در سینه یا در معده یا زوده
یا مثانه ببندد و گاه شیر در معده سبب هلاک شود و این بر
خلاف زهر باشد که نشسته است چه در خارج بدن حیثیت سمیت
ندارد و جونی سموم مذکوره بلکه در بدن بواسطه بسته شدن
زهر می گردد پس خون و شیر جامد را از سموم شمردن خالی از
تکلفی نیست **علامات** اگر جمود خون در سینه است رنگ روی
فامد شود و نبض ضعیف گردد و نفس تنگی کند و غشی
رود دهد و اگر در معده و زوده و مثانه و یا جمود شیر در معده
است سردی بدن و خنای و غشی بیایی و صغر نبض و ضعفش
دست دهد و در شیر جامد تب و فراش و عرق سرد نیز ظاهر گردد
و اگر تبستن شیر بواسطه خوردن پیرمایه بود بدتر باشد **علاج**
بعد از پاک ساختن بدن برداشتن ملطفات و مقطوعات سعی



باید نمود چون غسل و تخم کرفش و برنج سفید و پیرمایه و
زراوند مدح و تخم سداب و هلینت و تخم ترب و خبطنا
و امثال این و از تر یا قه امرو و دیطوس و سوسنا و تریاق ازیم
نافعند و سدر که را درین باب خاصیتی است و اگر شیر بسته
از شوری اجتناب کند و مقرر است که اگر خون یا شیر در معده
بسته بنی دفع باید کرد و اگر در مثانه یا در رادر و اگر در زوده
بجمل و اگر در سینه بسرفه و پیرمایه بزرگاله کوهی را درین شیوه
خاصیتی عام است **شیر فاسد** فساد شیر بدان بود که مغوش
پیدا کند از خوردنش سرگردا و پیمش و درد معده رود دهد و
گاه باشد که قی و اسهال شود بچینی که بعد از **علاج**
قی باید کرد اگر هنوز چیزی در معده بود پس نفعل فروبرد و
شراب را درین باب نافع شمرده اند و معده را بر و خن ناوین
جواب کند و بالجمله دهان معده را قوت دهند **کوشش بدنی** **نگ**
اسهال و اندوه و زوال عقل و خواب کران آرد و گاه باشد که
از شواء مغوم یعنی از بریانی که در دم بریان شده باشد و کوشش

و نهاده در اقلیم چاره اندازند از کزیدن مارانی که درین اقالیمند
 بر سر نهاده و توان رست و ماران خورده که در با و اینها و غایتها
 بشند اندک زهر دارند و از مارانی که دندان و هم نیست اما افخی
 که در زهر ناک میانه اندازند و آنچه کوشش را در تریاق
 نافع کنند گویند ماده باید و سرخ رنگ و بعضی برانند
 که مار ماده زهر ناک تر است که دندان بسیار دارد و نه را
 و ویش بیش نیست و بعضی بر آنکه نر که اچوست
 غریب است که چون مار را یک زخم زنده عاجز گردد و
 چون زخم دیگرش رسد قوی شود و از مردم برهنه گیران
 است و در سر عاجز باشد و از بوی و عرق اسب همان
 محتر است که اگر تازیانه بروی زنده ببرد و طبعش بشارب
 و شیر مایلی است نه بینی که در علاج دود معده اول چند روز
 بشیر باید داد بعد از آن در همان وقت که بشیر داده اند دارو
 های که کشنده دود است چون برنگ کابلی و با قلاب رومی و
 در مونه ترکی و قبل و غیر آن بشیر ضم کرده باید داد تا بسبب

اشتیاقی

اشتیاقی که بشیر دارد بی کلفت دارو را بخورد بملک گردد
 و بیفتد و نیم خورده مار را هر که خورده در رخ افند الا جراحتی که
 نفع بیند و سوسمار نیز از جش مار شمرده اند اما زهر ندارد
 و لند خورده نش را در شرع مباح داشته اند و نیز فرست
 که او را تیش گویند بسیار عظیم زهر ندارد و دندان کند در
 مقاله دوم خواهد گویند سمار و چون در زمین خاک
 افتد بر وز کار مار گردد محمد و کبریا در کتاب کیمیا آورده آورده
 که موی آدمی نیز حکم سمار و چون دارد و این سخن عجب تر از آن
 نیست که در شکم آدمی پیدا میشود که او را دود گویند شخصی
 را اطلاعات دود ظاهر بود ترکیبی از در مونه ترکی و غیر ترکیب
 دادمان شخص از آن دارو بهر کسی که در نواحی خود داشت
 از همه دود افتاد و آن مردم قریب بسی کس بودند چنین
 معلوم میشود که هر کس در مونه بکار میبرد دود ظاهر میکند
 و مشهور است که در ایام جاهلیت گفتند که که در درون هر
 کسی مار است که آنکس را بر خوردن مشرب میکند شخصی را

بسیار از این سمار و کبریا
 و سوسمار و غیره را
 در این کتاب مذکور است
 و در بعضی از اینها
 و در بعضی از اینها
 و در بعضی از اینها

و نیز گفته است در اقلیم چاره
 و در بعضی از اینها
 و در بعضی از اینها
 و در بعضی از اینها

سمار و کبریا و غیره
 در این کتاب مذکور است
 و در بعضی از اینها
 و در بعضی از اینها
 و در بعضی از اینها

چنانکه سکنی بیک وقت الا انکه مقدار پنبه خوردی بدار و اسقاط
 دود پیچیده و بصحت گشت **علامات** رفتن خون از زخم
 پس جوک و پهنوشی و پهنوشی و دیوانگی و اندوه و فریاد
 و تب و عرق سرد و سبز شدن بیشتر و پیاپی شدن نفس
 و اخلاط رنگارنگ فی کردن و ورم کردن عضو و هیمت از
 زخم رطوبتی روان باشد مانند روغن زیت اما بدبوی و دانه
 از نواحی زخم بر جوشد بعضی برانند که زهر مار سرد است بنا
 بر آنکه گزیده اش را اعضا سرد می شود اما حق است که گرم
 است و سبز شدن اعضا بواسطه فرو بردن حرارت مزین
 دیدانند مار گزیده را تا سه روز خطر عظیم است و تا هفته و هم
 و چون ازین گذشت رست **علامه** بعد از بخت عضو و مبالغه
 در کشیدن زهر تریانی کبیر و منور و بطوس باید داد و خوردن
 انکه زهر در کتیر زهر پانافست تاد و متقال توان داد و بشراب
 و سیرمد و امت باید نمود گفته اند که مار گزیده بول
 خود را خورد و سودش دارد قضیب بزکوبی و خوشی و

موسر ماکیان و ککاح بریان کرده هر یک نافست شور و آب
 جربش دهند بدانکه اگر در تمام بدن زهر اثر نگزیده بهتر است
 که تریانی کبیر و دار و پاء که مشند پند تا جرات افزوده شود
 بی ضرورت و در قصد نیز تعجیل ننمایند تا زهر سبب قصد
 پراکنده نشود اگر پراکنده شده قصد کنند تا رطوبات زهر را
 از بدن بیرون رود و اگر سهیل و پند شخم حفظ درو باید
 که باز هر مار است گویند ماکیان را چون شکم بشکافند و بر
 زخم مار یکبار سه نهند در در آن سکنی دهد پند شور یا آله
 کلوک کوفته را بر زخم بندند جذب زهر کند و کشت مار را
 بر زخمش نهند هم در در آن سکنی دهد و هم زهر را بکشد ملازمان
 حضرت اعلی خاقانی خلد ملکه فرمودند که شنیدم و دیده که
 مقعد خود را چون بر زخم مار و کتیر دم و امثال آن نهند زهر
 را بکشد و خود میرد و این سخن نظیر است که مقعد کبیر
 را بر کوشی جوک کش می نهند جوک را می کشد و خود می میرد
 و پیش مردم است که در پس سر مار مرده است که باز هر

ببرد گویند باد را بخوبی با حب انرج را بخوشند و آبش را با شراب
 صم کرده خورند در نسکین ببرد و او را بجان آورده که هیچ علاج به
 از مباشرت نیست بمقتضی غورات را در خواص قلابی است
 که اگر کزیه باز کوند بر دراز کوش نشیند و یاد کوشش گوید که
 و اگر دم کزیه درد نسکین ببرد و اگر جواره زخم زده بجز بجز
 از داغ نیست و گاه بود که بترباق اجتناب آید و آنکوزه و سیر
 و شراب از ترباقات اوست نفع رسانند بمخاصیت و
 هم بکیفیت **کرم** بنشش چون در عضو خلل اند **علامت**
 فراشا و تب مجرق و سبز شدن موضع و رفتن زرد اب از زخم
 و گاه باشد که اعراض مار کزیه بظهور آید **علاج** اولاً اگر شرم خام
 را بر جوب باید بست و با بستگی بر عضو باید کشید یا با بستگی
 را بخلاف ریزه ریزه باید کرد و با اسفول و اب مخلوط کرده بر
 عضو باید بست تا بپشت کشش برون آید و همه اعراض جوف
 شود گویند اگر خاکستر و روغن بروی کنند و در اب کرمش
 کوزانند بهی خواصیت دهد و خاصیت افسون درین باب

کرم دم

کشت

کشت بعد از آن در موکیدن مبالغه نمایند و این که در سبوس
 کنند چو شبیه باشد بر عضو ریزند پس مثل مار کزیه علاج
 باید کرد و بدانکه بسندق بندی را که رنه میگویند در هیچ ساعات
 چون نیم و در هم خورده شود نفع عام است و طلایش نیز بر زخم
 کزیه تسکین درد بدخواه زهر کرم و خواه سرد **دلیل** اصلش
 فراوانست بدتر بنشش است که در مصر بر وانه صفت
 بر کرم شمع کردند **علامات** ورم عضو و سرخ شدنش
 فی الحال و گاه باشد که سبز یا سیاه شود و اگر کزیدن بعضی درد
 بسیار کند چنانچه رسته شود و از بعضی اسهال و از بعضی
 استرخاء و از بعضی ادرار بول و منی و ورم قصب و از بعضی
 درد معده و توانرق و از بعضی سرخه و درد سر و از بعضی
 خواب کردن و از بعضی تب و بعد از آن موت و نوعی از وی
 است که چون خواهند چیزی بروی زنند اب دهان بر کسی
 افتند از کزیدنش بد توان رست بلکه دست از خود باید
 شست بمقتضی اگر بر عصب اگر **علاج** جمیع را بعد

از تارک کلی از بسش و موکدن فرو بردن عضو است در آب دریا
یا آب گرم یا شراب و اگر حجامش بر ندانوی کند بهتر گویند اگر
اطراف عضو را در کلی ارضی و سر که گیرند زهر سرس و اگر در
ریک خاکستر گرم گیرندش درد تسکین گیرد و اگر از آرد جو و
نمک و پوست انار و شراب طلا سازند شاید و تریاقی
که مخصوص این زهر است دهند سیاه دانه درم زیره پنج
درم بار سوس درم خطبیا ناعم کرفش ککاج خشک
از هر یک دو درم معجون سازند بعل و بعد جوز بخورد غذا
نخود آب بود که دار چینی و ککاج داشته باشد شرابش نافه
است **عکبوت** علامات سردی دست و پای و پوست انداختن
بدن و انتشار قصب و باد و ورون افتادن و نوعیست
از عکبوت سیاه و بر زمین خانه سازد و دست و پای کوتاه
دارد از گزیدنش عضو خاریدن گیرد و سیاه شود و گزیده اش
را تب گیرد زیرا که زهر این نوع کرم است بخلاف انواع دیگر و
نوعیست که او را خمد گویند و در زبان فارسی یکس گیرند

زهرش کار گیرند و نوعیست عظیم و در زبان که او را شبت
گویند از گزیدنش درد معده و قی قویج و حبس بول رو نماید
و گویند **عکبوت** است مطلقا مثل علاج دلبه است و از
کشیر تر و حصص و شاف ما میثا و صندل طلا سازند اگر
علامات نوع اول رو نماید غذاش کشک جود دهند و باقی را
شراب نافه و اگر سیاه دانه و سداب و سدر را ساق
بعد خشک فرو برد در در استسکین دهند **زهر** علامات
خاریدن بسیار و سرخ شدن عضو و درم و درم و گاه باشد
که خون از محل نیش براید و گاه باشد که محل نیش چون سر پستان
براید و حکم گردد و نوعیست از زهر کلان جسته و سیاه و
در از نیش از گزیدنش درد بسیار شود چنانچه اگر بر عصب
زید نشی شود و موضع بر جوشد و سیاه شود و زبان بکشد
و گاه باشد که پلک گرداند و بخصیص و قی که بیشتر بر موش یا
مار مرده نشسته باشد زهر را خاصیتی است اگر بد و تعرض نکنند
نیش نزنند و چون تعرض کنند زخمی گردد و بتوض اتمام نماید

را که کرد پدید آورد و در نمود غسل نیش در عضو گذارد **علاج** بعد
از بستن و کشیدن زهر بمالعه هر چه بیشتر چنانچه گفته اند موضع
نیش را بسبب نیش کلان باید کرد و شبانه بچام باید نهاد گویند
که تخم مرزنجوش بکدرم اختیار کنند در حال درد برود بالجملة کلی
ارضی و کافور و مجلب که افزون مکن را گویند و نان کلاغ و تخم
شغم و انور توره و سرکین کاو و خطی و کچد و افیون و
مکس و جوک کرد سوراخ کرد و غسل هر یک باشد با سرکه
بعد از کوفتن طلا سازند در در زمان تسکین بخشد و خرقه
را که بر چسبک کرده باشند بر بالای طلا اندازند گفته اند که بزرگ
گو سفند را بر عضو نهند سود دارد شیخ آورده که آنچه درین
باب مجرب است است که عضو را یک ساعت در آب گرم بگذارند
بعد از آن فی الحال در مکانی که سرکه در روی باشد نهند **نیز باید** که
کوشش خنیز گویند در هر جانبش بست و دو پاست و لهذا
در زبان عرب به اللبنة والاربعون مشهور است **علامات**
درد بسیار و تنگی نفس و بهوشی و میل بسیار دارد بخوردن

شیرینی

شیرینی **علاج** بعد از اندازن کلی به چرب از طلا با سرکه و نمک
گفته اند زهره موشی که بر نیش او است شیر با و طلا و اگر همین چوب
را بعد از کوفتن طلا کنند در دیار آمد و اگر زهره او ندر طویل و ضعیف
و پوست بپنج کز وارد موشک را با هم دیگر بعد از کوفتن و پختن
بشرب یا ماء العسل ضم ساخته بر آنجا نهند نفع عام دیدارند
مقاله دوم در کوفتن دندان که از غیر جگر است چون
شیر و پلنگ و کرک و شغال و یوز و سگ و لاس و بودنه
و کرم و مین و نهنگ و سگلابی دندان جمیع این جانوران دوا
کانه و جگالشان آنچه هست خالی از سمیت نیست و گاه باشد
که آدمی را بکود و درد عظیم رو نماید بتخصیص اگر کرسنه باشد که
چکم سک دیوانه آورد و در **علاج** همه اقسام کلی بکشیدن زهر
و تسکین درد باید نمود بعد از آن بتعویت دل مشغول باید شد و
بپاز و غسل و نمک را باید بر عضو گذاشت تا یک شبانه روز
و بر وغن زیت جویش باید داشت و پوست بپنج باد بانی و پنجه
سوسن کبود و آرد با قلی و سذاب و پودینه و مغز بادام

تلخ و موشک و برک جلیک و خیار و بادریک هر یک را
 که باشد بعد از کوفتن با سرکه طلا کنند و هر هم اسود که در قرا
 بادینات مذکور است در هیچ دندان کنیده با خاصیتی است
 و همین علاج دارد کنیده شتر و اسب و استرود را از کوفتن
 و کور خور و باده **اما نشی** مار است که هم در خشکی بود و هم
 در دریا و او را زهر بود بدندان کنود چنانکه پیش ازین
 معلوم شد مجروح زخم را علاج باید کرد و آنچه مخصوص او است
 است که عضوی در اجزاء یاد رسد که نمک در وی انداخته
 باشد نمک و کنیده سک و کرک را نیز همین نافهست **و برک**
 سک و کرک و کفتار و بلیک و شغال و اسود و باده و
 استر و خوجون دیوانه شوند از کنیدنشان خطر عظیم است
 بکشیدن زهر و دادن تریاق بیشتر اتمام باید نمود و چون
 کلب بسیار دیوانه میگرد و بعد از کرک بدترین دیوانه است
 و در میان مردم پیش از دیگران است از علاماشن و آثار
 کنیده او علاجش سخن باید کرد **اما علاماشن** سک تواند

را چشم سرخ و غبار ناک بود و گوشها او بخته و زبان بیرون
 آمده و سر در پیش و پشت کوز و دم در میان دو پا در
 بیج دیوار بارود و از مردم ترسان بود و صاحبش را
 شناسد و چون شیخی بیند بروی جدم او آورش بر نیاید
 و سگان از وی بگریزند و اگر نتوانند تلافی نمایند و هر چند گرسنه
 شود هیچ نخورد و در تشنگی نیز آب نخورد بلکه از آب احتیاج
 تمام نماید و اگر باب رسد در جلد رویش اختلاج پیدا شود
اما علاماشن کنیده او ظهور خواص و اطوار سک است
 بعد از بقیه چون تنهایی و عکود شدن روشنی و سود خلق و
 غضب و در مردم جستن و بر زمین غلطیدن و بدان مرتبه رسد
 که اگر در آینه یا آب نظر کند سک بیند و مزاج کلی همان است
 باید که با سک کند و مردم را نیز کند و کنیده او را نیز همین
 حال است دهد بلکه اگر کسی نیم کند با و را خورد بهین حال مبتلا
 گردد و چون بدین وجه رسد بگوید گفته که تا شش ماه خطر
 دارد و بعضی بر آنند که تا هفت سال و هم است اما تا چهل روز

و کنیدن سک دیوانه را بعد از یک هفته
 داشتنی تنهایی و کور زدن دیوانه از دست
 در ششایی و ترسیدن از مردم
 و خاصه از آب **و برک**
 هر که تن تر دارد در این بخت جاه
 زخم سک دیوانه کند غم فرمای
 از بوی طلب سیر و پس از آن
 خانه تنگ و سرگردان آید
 بوسی

خطرش عظیم است پس هرگاه سگی بگذرد در دیوار کیش شک باشد
 بنفشه خور را بر جراحت مالند و پیش مرغی اندازند و پاره نان به نزد
 سگی اگر نخورد یا خورد و ببرد دیوانه بوده و اگر زنند مانند
 نبوده **ملک** گفته اند تا جمل روز جراحت را تازه باید داشت
 و اگر مندمل شود سیر و جاور شیر و سرکه گند بازش تازه کند
 و اگر جراحتی بجای فلذ میون و نوره شود بکار بند و گاه بود
 که داغ باید کرد و در ایام اول پیش از پیر کندن شدن زهر و
 آن تا چهار روز بود به نیشتر که در جراحت را جراحت باید کرد
 و بچه باید مویکد و از آن مسهل باید داد هلیله کابلی دو مثقال
 عاریفون و ایتمون هر یک یک مثقال و شک هندوی نیم
 مثقال بسفایج و بچه از منی هر یک یک مثقال مجموع را بعد از
 کوفتن و بختن چوب سازند و هر روز از آن چوب دو مثقال
 بوی دهند و هر روز بر نمازش کشک جود دهند و ایشان را
 بآهن بارها داغ کنند و گوشت مرغ و دراج و کنگاچ نافع
 و در آب پیرافراط نمایند و بمثل ترنای ببرد و ثانیه و اریه رجوع

کنند

کنند و اگر عاده سرها اجتناب کنند و گاه باشند که قصد باید کرد
 اما در خوشن نگاه کنند و بر معده ایشان طلاهای سرد باید انداخت
 و بالجملة علاج مایه لیا و امراض سوداوی باید کرد و اگر گوشت
 و اگر گوشت مایه شور یا نظرون یا کزدم یا پیش آب آدمی
 و اگر شک و بودینه و جاور شیر یا باد یا آن سریش مایه
 یا بنجار یا بوره ارضی و نمک یا کف دریا یا پیسه کوزن یا جفا
 و سرکه بر زخم طلا کنند هم زهر را بکشند و هم درد را ببرد شیخ
 آورده شد آب مخروج را بخور به کردیم نافع بود از تریاقات
 اوست گوشت سگ دیوانه خصوصا جگرش و خومره
 که عبارتست از خمره که در کلوی بعضی از خوان بریانند و درین
 زنده کیش برون کنند از تریاقات او و جمیع زهرهاست و پیر
 مایه سگ نیز از من قیسی است **و سبک** خوردن الکوک را
 که در عربی ذراخ گویند و در بخت سموم حیوانی گذشت
 درین تشویش اثر عجیب است بیکر از و بعد از آنکه پروبالش
 را بیندازی مقداری و از آن پس پوست کرده همان مقدار از

هر یک از سبیل و زعفران و دارچینی و قزقل شش یکی از آن
 مقدار و مجموع را نرم ساخته و پنجه و باب معجون ساخته
 قشها سازند هر یک دود انگ و هر روز یک قشش
 به باب کرم یا شراب و اگر در مثانه در پید شود طبع خشک
 باروغنی بادام یا مسکه باید داد و هر روز شش در آب شیر
 کرم باید نشاند تا دانه ها را بکشد و بپزند که بارها
 گوشت از ریه بگذرد بول ~~سبز~~ که شک بجهت
 و علامت رستن است که ~~سبز~~ سیاه بود
خاتمه مشهور است که چون در ~~رض~~ توان
 کرد و از آتش نیز کمرینان بود هر کسی به ~~رض~~ بود دارد
 ده توخ نکند گفته اند که اگر کسی زبان گفتار بخود داشت
 باشد از شک دیوانه امن بود و اگر سداب و درخت شکر
 بخوشند و آبش در سوراخ مار ریزند بگویند و همچنین از
 طبع خشک و آب نوشاد در چون در خانه باشند بگویند و
 همچنین اگر جگر بزرگ و بی یا شاخ کوزن یا کور و یا موی آدمی

حاجت
 از آب سداب
 و از آب سداب
 و از آب سداب

یا کبکچ یا زفت یا مقل از رقی یا بنزد یا پوست مار یا زرنج
 دود کنند مار و کزدم بگویند و چون کزدم یا روث چهار یا
 به بنز باروغنی کا و بر آتش افکند و یا آب انکوزه در خانه
 پاشند کزدم بگویند اگر کسی فندق بخود دارد کزدمش
 نکند و از دود درخت انار چوبه حشرات کمریزاند گفته
 اند که کرم به از زعفران بگویند و زنبور از بخار سیر و کور و
 بلکه از مطلق دود بگویند و چون آب خطمی یا زیت بر خود مالند
 نکند و نیز بخر به پوسته که چون زبان را بندان بگردانند زنبور
 نکند و غیر زرد نواند کمرید یکی از طرفاروزی به بنه نوشته بود
 که می گفتی که زبان چون زیر دندان گیرند زنبور نکند و گویا سهو
 لسان بوده زیرا که چنین کردم و زنبور سرخ بر دست نشاند
 کمرید چالا علاج چیست بنه نوشتم که آن قاعده در شان زنبور
 زرد دست اما زنبور سرخ را بگویند
 دندان باید گرفت
 تمت

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد پدید حکیم کار سازی را که کار ساز عشاق بنوای سالی اوست
و سالی سعد که بر کرم بنده نواری را که عمل برداری نقش بندها بود
لقای اوست و درود ناچرود بر آن صاحب مقام محمود که پیش
رو انبیا و راهبای اصفیاست و برال و اصحاب او که بزرگ نهادن
دین و راست روان یافتن اند **و بعد** این چند سطر است مشتمل
بر معرفت اجزا و ارکان تصنیف و احوال و عوارض آن مرتب بر
دوازده مقام و خاتمه مشحون بالغاب بنمایون و دعای دو
روز افزون ماه اوج عظمت مهر بهای سلطنت شهنشاه
دین پرور شهری یار عالی کسر **شعر**
جامی ملت پناه ملک دین **یا** جانشین رحمة للعالمین
منظر لطف خداوند جهان **یا** خسر و غازی عبید الله خان
ابد الله تکا رافته علی كافة الملکین الی یوم الدین قبول اثر
یافته باشد که امر قبول یابد اگر چه کردش دور زمان و دایره
نماید و ران مقتضی این نوع ترنم و مستعدی این چنین نگنم بود

و لیکن الطاف بی نهایت حضرت اعلی بر آن دشت که خلاصه آنجه
درین فن باین مکتبه رسیده است در قلم اندامید که بشرف نام او
و به تشریف قبول او کرام که **دو دیباچه** از جوهر کوبی هست پناه
فیض ازلی سوسو تو بنورش راه **یا** در صورت موضعه دشت از محنت
بنوشت صحیفه پراز ناله و آه **یا** و منه الهدایة والتوفیق
مقام اول در شرف علم موسیقی الحق این علم است شریف
و صنعتی است لطیف که بهر ازار و اوج است نه اجسام را
آن نغمه که روح قالب انسان بود **یا** همراه با وجود خوش پنهان بود
گویند که صوت بود با جان همراه **یا** همراه بجان ملک که او خود جان بود
قال بعضی العادین فی کل نغمه من نغمات الموسیقیة ابرار لا اله الا الله
لا یعرفها الا خواص الاولیاء **دیباچه** بر نغمه گزان شیفته گزان شیفته
سرسیت حیان واقف **یا** تو خاقل و فریاد گزان این نغمات
که غفلت دل رهی و حاضر باشی **یا** طالبان کمال و سالکان عقل را از
دوام ریاضات و التزام مجاهدات بموجب این نغمه و الذین جاهدوا
فینا لنهتدینهم مطلب جوهری از علایق و عوایق دنیا و مقصود غیر

که به اصحابان روی در دهان
 بستی به بر رویانی با بخت
 در جاز از جلفی بستی
 در صفا از آنکه شوی بستی
 که در آنست نه می توانی
 از جزیان برادر بستی
 از جزیانی برده فی تنه
 از جزیانی بستی آغاز کنی
 ای برادر بگو و گاه سزانی

اشنامی و طایف طایف مقربین بحضرت مدلی نیست **موقوف**
 بسیار از شهبازان طریقت بسامع ز غرغره بند تن از برای جان
 کسته در هوای وصال به پرواز آمده اند و کثیری از راه روان که
 مرضی از برای در آمدن و اطباء از مدای آن عاجز مانده بشنیدن
 او از برای ال صحت اصلی باز آمده اند **رباعی** او از خوشتر ذوق جدایی بخشد
 بهشامه روحش آشنایی بخشد **مکرر** در غیبت روی پر علم ولی
 این علم در هر حال رهایی بخشد **مقام دوم در بیان موسیقی و**
تقسیم موضوع او بدانکه موسیقی لغتی است یونانی و معنی
 اوجالان است و در اصطلاح این فن علم است که در و دانسته
 میشود احوال نفحات را از حیثیت ملائمت و منافرة ایشان
 بایکدیگر و احوال از منته بین النفحات را از حیثیت قصر و طویل
 ایشان سبب پس مفهوم موسیقی دو قسم میشود **یک** احوال
 که مسمی میگردد بعلم تاوینف و معرفت از منته که تشبیه می یابد
 بعلم ایقاع و موضوع این علم همانست چه بخت کرده میشود
 از احوال ذاتیه او از حقیقت ملائمت و منافرة جنات مذکور شدند

از بلند می شنایان بگو
 که در دانش دارای خود فر
 در بلندی لا اقصای روی او
 بستی مغرب دان در کی او
 غنای ما پورا مدار نواخته
 که بطنی بگریه ای و دها
 که بوی نرغده دارا بستی
 بستی از در دوا بستی
 در عشق از بویک افکار کنی
 که در نوزده صبا خواص بمان
 از بلندی و سبک است احوال
 و کب مال بستی و کج بستی
 بوی بستی بستی بستی
 که بطنی بستی بستی
 می روی بستی بستی
 که بطنی بستی بستی



بستی عشق را اول میشود
 بر خزان و جوی بستی
 که بستی از بستی بستی
 راست خزان و بستی
 بستی بستی بستی
 بستی بستی بستی



Handwritten text in Arabic script, likely a title or note, located in the upper left corner of the left page.

Small handwritten mark or number, possibly '3', located on the right page.